

## تبارشناسی جاهلیت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه\*

محمد هادی یدالله پور\*\*

نسبیه یدالله پور\*\*\*

### چکیده

جاهلیت یکی از مفاهیم کلیدی در شناخت دقیق عصر پیش از اسلام و بازشناسی خاستگاه آن در عصر خلفا در تاریخ سیاسی اسلام است. نوشتار حاضر بعد از معناشناسی، جاهلیت، در قرآن و نهج البلاغه بر آن است تا مؤلفه های جاهلیت، در قرآن کریم و نهج البلاغه را ارائه نماید. اگرچه انگاره اندیشمندان در معناشناسی جاهلیت بر آن است که بر فرهنگ خاصی اطلاق می شود؛ اما مؤلفه های جاهلیت در قبل از اسلام با بعد از آن می تواند متمایز و متفاوت بوده باشد؛ بدین سبب، نگارش حاضر تلاش دارد تا از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه به بررسی مفاهیم و مؤلفه های جاهلیت و تبیین زمینه ها و خاستگاه آن بپردازد. تأکید امام علی (ع) بر بازگشت اندیشه ها و رفتارهایی که حاکی از جاهلیت بعد از رحلت جاسوز پیامبر اکرم (ص) و قبل از بدست گرفتن قدرت توسط آن حضرت (ع) دارد و نشانه های (نمادها و نموده ها) آن بر اهمیت این نوشتار دلالت دارد. رواج تعصبات کور قومی و قبیله ای، دوری از اندیشه حقیقت طلبانه و حق مدارانه، شخصیت زدگی و دنیا طلبی، ظلم و ستم، خرافه گرایی، ظاهر پرستی و زهد فروشی، فراموشی اخلاق در رفتار سیاست مداران و حضور داستان گویان و قصه سرایان در عرصه اندیشه سازان، مؤلفه ها و نموده ها و نماد های جاهلیت در جامعه است.

**کلید واژه ها:** قرآن، نهج البلاغه، جاهلیت، معناشناسی، تبارشناسی

\*- تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۲۳

\*\* دانشجوی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی بابل

\*\*\* دانشجوی دکتری نهج البلاغه دانشگاه پیام نور تهران

## درآمد

واژه‌ی جاهلیت و ویژگی‌های آن در قرآن و نهج‌البلاغه بارها اشارت رفته است که گاه توصیف جاهلیت قبل از بعثت رسول خدا (ص) بوده و گاه نسبت به بازگشت جاهلیت پس از ظهور اسلام هشدار داده‌اند. بهترین راه برای شناخت دقیق مفهوم جاهلیت و دستیابی به مصادیق آن در عصر کنونی، بررسی مفهوم واژه‌ی جاهلیت در قرآن کریم و سخنان حضرت علی (ع) است. در مقاله‌ی پیش رو ابتدا به بیان معنای لغوی جاهلیت، سپس اصلاح جاهلیت را در قرآن و نهج‌البلاغه مورد ژرفکاوی قرار داده، تا مفهوم دقیقی از جاهلیت بدست آید.

## معناشناسی جاهلیت

ابن منظور ابتدا جهل را نقیض علم و جهالت را انجام فعلی بدون علم می‌داند، سپس با بیان حدیث «إِنَّكَ أَمْرٌ مَنْكَ الْجَاهِلِيَّةُ» جهل را در برابر حلم قرار می‌دهد و جاهلیت را حالتی می‌داند که عرب قبل از اسلام دچارش شده بودند؛ یعنی جاهل به خدا و رسولش و شرایع دینی و فخرفروشی به انساب و تکبر و خود بزرگ بینی (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۱۲۹)

راغب اصفهانی نیز جهل را به سه دسته تقسیم می‌کند: اول خالی بودن نفس از علم که معنای حقیقی و اصلی جهل همین است. دوم باور داشتن چیزی خلاف آنچه که هست. سوم: انجام کاری برخلاف آنچه باید انجام می‌گرفت؛ خواه در مورد آن، اعتقاد صحیح یا فاسدی وجود داشته باشد؛ مثل کسی که از روی عمد نماز را ترک کند و بر همین اساس است که خداوند در آیه ۶۷ بقره انجام کار مسخره‌آمیز را جهل

نامیده است. (ر.ک: راغب / ۱۴۱۲ ق / ج ۱ / ص ۲۰۹) صاحب کتاب العین نیز جهل را نقیض علم می‌داند «جهل بهذا الامر» یعنی نسبت به این امر نادان است. (ر.ک: خلیل بن احمد / ۱۴۱۰ ق / ج ۳ / ص ۳۹۰) اما در جایی دیگر عقل را نقیض جهل دانسته و محل تعقل را فؤاد (قلب) می‌داند. (ر.ک: خلیل بن احمد / ۱۴۱۰ ق / ج ۱ / ص ۱۶۰-۱۵۹) به عقیده‌ی فخرالدین طریحی نیز جهل خلاف علم است. اجماع نظر صحابه به این است که هر چیزی که عصیان نسبت به خدا باشد، جهالت است و هر کس عصیان خدا کند، جاهل است و گویند جهالت انتخاب لذت فانی بر لذت باقی است. جهل به بسیط و مرکب تقسیم می‌شود، جاهل بسیط کسی است که شناختی از علم ندارد و ادعای آن را نمی‌کند و جاهل مرکب کسی است که نمی‌داند و ادعا می‌کند. (ر.ک: طریحی / ۱۳۹۵ ق / ج ۵ / ص ۶-۳۴۵)

همانطور که بیان شد به نقل از بعضی منابع لغوی، عرب قبل از اسلام را به خاطر جهل به خدا و رسولش و شرایع دینی و نیز فخرفروشی و تکبر و ... جاهل می‌نامند. جواد علی در المفصل آورده است: «پیش از ما، ترسایان نیز چنین کردند و روزگار پیش از مسیح و مسیحیت را روزگار جاهلی خواندند و این از راه خوار شماری آن روزگار و مردم آن بود که بت می‌پرستیدند و نادان بودند، به خطاهایی دست می‌زدند که در نگاه نصرانیان، ایشان را از دانش دور می‌ساخت و از ملکوت خدایی جدا می‌افکند.» (جواد علی / ۱۹۶۸ ق / ج ۱ / ص ۳۷) الحاج حسن با بیان نمونه‌ای از شعر نابعه، جاهلیت را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کند؛ او عجله کردن در شروع کارها را جاهلیت می‌نامد که ضد حلم، اندیشه و تأمل در نتیجه‌ی کارهاست. جهل ضد حلم است و ضد علم نیست. شعرای جاهلی از این واژه معنای توحش را اراده کردند؛ نه معنای شناخت و معرفت را. جواد علی می‌گوید: «به گمان من، جاهلیت به

معنی سفاقت، حماقت و خودپسندی و سبکسری و خشم و نافرمانی در برابر دین و خواست خدا و چیزهایی از این دست است که اسلام آن‌ها را مایه کاستی شمرده است.» (جواد علی / ۱۹۶۸ م / ج ۱ / ص ۴۰)

پس نتیجه‌ای که از این قسمت از بحث حاصل می‌شود، این است که از نظر لغویون، جهل یا نقیض علم است یا نقیض عقل و یا خلاف حلم؛ اما برای اینکه مشخص شود مراد قرآن کریم و حضرت امیر(ع) از جهل، کدام یک از این موارد است، ابتدا به معنای جهل و جاهلیت در قرآن و سپس در نهج‌البلاغه می‌پردازیم.

### معناشناسی جاهلیت در قرآن

با بررسی منابع تاریخی و نیز مطالعه‌ی اشعار جاهلی، خداوند متعال نخستین بار واژه‌ی جاهلیت را با بیان یکسری ویژگی‌ها در قرآن کریم به کار برده است. گرچه در اشعار جاهلی، ماده‌ی جهل در صیغه‌های مختلف بکار رفته است، اما لفظ جاهلیت با تعریفی که قرآن برای آن بیان می‌کند، در زمان جاهلیت وجود نداشت و به بیانی دیگر، خود اعراب قائل به این نامگذاری نبودند.

واژه‌ی جاهلیت در ۴ سوره‌ی قرآن و همچنین ماده‌ی جهل در صیغه‌های مختلف، قریب به بیست بار در سور مختلف بیان شده است. (ر.ک: روحانی / ۱۳۶۶ ش / ج ۲ / صص ۶۴۳-۶۱۷) اما قبل از اینکه به بیان این ۴ مورد بپردازیم، ابتدای معنای جهل را در آیات قرآن مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- در بعضی آیات، جهل به معنای عدم علم است. (يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ

التَّعَفُّفِ) (بقره / ۲۷۳)

۲- در بیشتر آیات قرآن، جهل به معنای عدم عقل یا بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به حقایق است که از آن جمله می‌باشد: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (یوسف / ۸۹)

برادران یوسف از کار و عمل خود بی‌خبر نبودند؛ بلکه جهالت آن‌ها همان بی‌اعتنایی بود؛ زیرا آن‌ها یوسف را می‌شناختند و می‌دانستند کار خلاف می‌کنند. این جهالت، باعث مسئولیت در پیشگاه خدا و سبب عذاب دنیا و آخرت است و گرنه، جهالت به معنای عدم علم، حسابش چندان سخت نیست؛ مخصوصاً اینکه با عناد توأم نباشد. اینگونه جهالت‌هایی که از روی علم‌اند یعنی عامل در وقت عمل نسبت به فهم و عقیده‌اش عالم و نسبت به عملش بی‌اعتناست و علت مسئول بودن همان است. (ر.ک: قرشی / ۱۳۷۱ ش / ج ۲ / ص ۸۰)

۳- گاهی اوقات جهل در برابر حلم قرار می‌گیرد و کسانی را که عملش زشتی از روی هوای نفس و شهوت و غضب انجام می‌دهند جاهل می‌گویند. (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (نساء / ۱۷) پس معلوم می‌شود جهل در مقوله‌ی اعمال و رفتار بشر، کاری است که از روی هوای نفس و شهوت و غضب انجام گرفته باشد. حلم در لغت به معنی ضبط نفس از هیجان و احساسات و حصول طمأنینه و آرامش است. اما آنچه قرآن به‌عنوان مؤلفه‌های جاهلیت نام می‌برد، دربردارنده‌ی هر سه معناست، که ذکر چهار آیه‌ای که خداوند لفظ جاهلیت را در آن بکار برده است، مؤید آن است.

۱- يَطُّنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ. (آل عمران / ۱۵۴) نسبت به خدا گمان

باطل همانند گمان اهل جاهلیت می‌برند.

آیه مربوط به جنگ احد است که مسلمانان در آغاز جنگ با شجاعت جنگیدند و پیروز شدند؛ اما با نافرمانی عده‌ای در حفظ آن سنگر حساس و مشغول شدن به جمع‌آوری علائم، در برابر حمله‌ی دوباره‌ی دشمن ناتوان ماندند و مسلمانان با دادن تلفات سنگین شکست خوردند. گمان آن‌ها این بود که دین حق هرگز مغلوب نشده و پیروان آن نیز دچار شکست نخواهند شد زیرا بر خداست که بدون هیچ قید و شرطی دین خدا را یاری نماید. گمان باطل آنها که از سنخ افکار دوره‌ی جاهلیت محسوب می‌شد همین بوده است؛ چه آنکه بت پرستان زمان جاهلیت نیز خدا را پروردگار هر چیزی دانسته و نیز برای هر نوعی از حوادث مانند رزق، زندگی، مرگ، عشق، جنگ و ... خدایی قائل بودند که تدبیر امر همان سنخ و یا نوع، به‌عهده‌ی او بوده و اراده‌اش در حوزه‌ی وظیفه‌اش نافذ و غیرقابل مغلوبیت بوده است. (ر.ک: طباطبایی / ۱۳۷۶ ش / ج ۴ / ص ۸۵-۸۴) این نظر بیانگر وجود نوعی نگاه جبرگرایانه است و آن بی اختیار بودن انسان در برابر تدبیر و اراده‌ی رب‌النوع است. فیض کاشانی، ظن جاهلیت را گمان اهل جاهلیت یعنی کفار می‌داند. (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۱۷۸)

۲- «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ» (مائده / ۵۰)

آیا (با وجود این دین کامل و قوانین محکم آسمانی) باز تقاضای تجدید حکم زمان جاهلیت را دارند.

به عقیده مجاهد و جبایی مقصود آیه یهودیان هستند و سیاق آیه، انکاری است بر روی گردان آنان از حکم خداوند. داوری در دوران جاهلیت میان افراد ضعیف و قوی یکسان نبود یهود حدود را برای افراد ضعیف فقیر اجرا کرده و برای افراد قوی و توانگر اعمال نمی‌کردند. (طباطبایی / ۱۳۷۶ ش / ج ۵ / صص ۵۴۶-۵۴۴)

واژه‌ی بعضی که ریشه‌ی فعل یبغون می‌باشد به معنای طلبیدن به ناحق است. (ابوالفتوح رازی / ۱۴۰۸ ق / ج ۶ / ص ۳۷۸) که با این وجود طلب حکم جاهلیت، جهل محض و هواپرستی آشکار است. (ر.ک: رازی، ۱۴۲۰ ق / ج ۱۲ / ص ۳۷۵)

۳- «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (الفتح/۲۶)

آنگاه که کافران در دل‌های خویش غیرت از جنس غیرت جاهلیت قرار دادند. این آیه در ضمن صلح حدیبیه و نپذیرفتن سهیل بن عمرو و از نوشتن «بسم الله الرحمن الرحيم» و «محمد رسول الله» در صلح نامه، نازل شد. (ر.ک: لغوی، ۱۴۰۲ ق، ج ۴، ص ۲۰۴) (بحرانی / ۱۴۱۶ ق / ج ۵ / ص ۹۱) حمیه یعنی تعصب و خشمی که باعث می‌شود انسان به خاطر خود بزرگ بینی تسلیم کسی نشود (علت عذاب کافران) این است که آنها خشم و تکبر جاهلیت را در دل خود قرار دادند، تعصبی که مانع نفوذ حق در دل آنها و در نتیجه مانع اقرار به حق می‌شود. (فیض کاشانی / ۱۴۱۵ ق / ج ۵، ص ۴۴) (بیضاوی / ۱۴۱۸ ق، ص ۱۳۱)

۴- «وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ و بسان روش زنان دوران جاهلیت نخستین

به خودنمایی پردازید» (نور/۳۳)

آن‌گونه در برابر مردم پدیدار نشوید و یا زینت و زیور خود را به نمایش نگذارید. مخاطب آیه همسران پیامبر(ص) بودند. به باور قتاده و مجاهد واژه‌ی تبرج به مفهوم خرامان، خرامان راه رفتن و خودنمایی کردن است، اما به باور پاره‌ای منظور این است که روسری خود را براندازد اما بی‌آنکه آن را گره زند، گلوبند و گوشواره‌هایش را نهان سازد و در کوچه و خیابان به راه افتد. این شیوه در جاهلیت میان زنان سبک‌سر رواج داشت و آیه از این روش ناپسند و زشت هشدار می‌دهد. (ر.ک: طبرسی / ۱۳۷۲ ش /

ج ۸ / ص ۵۸۸؛ زمخشری / ۱۴۰۷ ق / ج ۳ / ص ۵۳۷)

خداوند در این آیه برای جاهلیت و صف «الاولی» آورده که نظر محققان درباره‌ی «جاهلیة الاولی» متفاوت است. دسته‌ای از مفسران که جاهلیة الاولی زمان بین آدم (ع) و نوح (ع) است، گروهی آن را مابین نوح (ع) و ادريس (ع) و برخی بین موسی (ع) و عیسی (ع) و عده‌ای بین عیسی (ع) و محمد (ص) می‌دانند. (ر.ک: سیوطی / ۱۴۰۴ ق / ج ۵ / ص ۱۹۷)، و جاهلیت آخری فسق و فجور در اسلام است. (ر.ک: بیضاوی / ۱۴۱۸ ق / ج ۴ / ص ۴۸۳) به عقیده‌ی بغوی جاهلیت آخری انجام همین افعال است اما توسط قومی در آخر الزمان. (ر.ک: لغوی / ۱۴۲۰ ق / ج ۳ / ۶۳۶) دسته‌ای دیگر از مفسران معتقدند صفت الاولی مقتضی جاهلیتی دیگر نیست و به معنای قدیم است. مثل این سخن «أین الا کاسره الجبارة الاولی؟؛ کجایند کسراهای ظالم اولی؟» (فخر رازی / ۱۴۲۰ ق / ج ۲۵ / ص ۱۶۷) علامه طباطبایی همین نظر را می‌پسندد و این عقیده که دوره‌ی هشتصد ساله‌ی بین آدم (ع) و نوع (ع) یا بین موسی (ع) و عیسی (ع) جاهلیة الاولی است را اقوالی بدون دلیل می‌خواند. (ر.ک: طباطبایی / ۱۳۷۶ ش / ج ۱۶ / ص ۴۸۳)

### معناشناسی جاهلیت در نهج البلاغه

در بیانات حضرت امیر (ع) نیز مانند قرآن کریم جهل در دو معنای عدم علم و دم عقل بکار رفته است. همچنین ویژگی‌هایی از عصر جاهلی را به تصور کشیده‌اند که ذکر این مصادیق‌ها را برای درک مفهوم جاهلیت در نگاه حضرت علی (ع) یاری خواهد کرد.

حضرت (ع) در خطبه‌ی ۱۴۷ می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ إِيْخْرَاجَ عِبَادَةِ مِنْ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ ... إِيْءَلَمَ الْعِبَادَ رَبَّهُمْ إِذْ جَهَلُوهُ» پس خداوند محمد را به



راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وادارد، تا بندگان بدانند - بزرگی - پروردگار خود را که دانای آن نبودند. همچنین در خطبه ۱۶۸ می‌فرماید: « يَا إِخْوَتَاهِ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ » برادران! چنین نیست که آنچه را می‌دانید، ندانم.

جهل در موارد بالا، نقیض علم قرار گرفته؛ اما در خطبه ۸۹ حضرت (ع) پس از بیان ویژگی‌های اعراب جاهلی چون غفلت و فتنه و جنگ و فضای وحشت و اضطراب حاکم در جامعه‌ی عرب آن دوره، عبارتی را بکار می‌برند که می‌توان براساس آن جهل را نقیض عقل دانست. «فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ وَاذْكُرُوا آلِيكَ الَّتِي آبَاكُمْ وَاخْوَانَكُمْ بِهَا مُرْتَهِنُونَ وَعَلَىٰهَا مُحَاسِبُونَ» پس بندگان خدا عبرت گیرید و کرده‌های پدران و برادران خود را به یاد آرید، که چگونه در گرو آن کردارند و حساب آن را عهده دارند.»

همانطور که بیان شد در این نمونه نقیض جهل، علم نیست، عقل است چون اگر جهل را به معنای عدم علم در نظر بگیریم عذاب و مؤاخذه بی‌مورد خواهد بود. همچنین در حکمت ۱۰۴ حضرت (ع) می‌فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» بسا دانشمندی که نادانی وی، او را از پا در آورد و دانشش با او بود و او را سوری نکرد.»

امیرمؤمنان (ع) در جای جای نهج البلاغه به بیان حالت‌های انسان‌های جاهلی و جامعه‌ی جاهلی می‌پردازند، و جهلی را نکوهش می‌کنند و انسان‌ها را بر حذر می‌دارند که در مقابلش عقل قرار گرفته، گرچه به دنبال علم نرفتن نیز مذموم است و جهل ناشی از عدم، علم منجر به انجام افعال و رفتاری می‌شود که مغایر با حقیقت و واقعیت است اما بی‌اعتنایی و عدم توجه به حقیقت ناپسندتر است. وقتی حضرت (ع) در

خطبه اول در وصف اعراب جاهلی، عبارت «اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ» را بکار می‌برند استفاده از فعل اخذ وقتی در این باب قرار گیرد به معنای اخذ توأم با قبول و با خشنودی ملحوظ است. (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱ ش / ج ۱ / ص ۳۵) یعنی اعراب با علم، برای خدا شریک قائل شدند و این به معنای بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به حقیقت است. اما در استدلال برای اثبات این ادعا که در نگاه حضرت علی (ع) جهل به معنای عدم عقل است نه عدم علم می‌توان دو نکته را بیان کرد:

۱- علم در اینجا به معنای science نیست بلکه علم به معنای عام شناخت است یعنی اعراب شناخت و معرفت نسبت به حقایق و واقعیت داشتند که براساس سخن حضرت علی (ع) بخاطر وجود پیامبران پیشین، این شناخت حاصل شده بود. «أَرْسَلَهُ عَلِيٌّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۵۸) حضرت، جاهلیت را فترت و سستی بین دو رسول می‌خوانند یعنی فترتی که در بازه‌ی بین حضور دو رسول خدا ایجاد می‌شود و حضور یک پیامبر از جانب خداوند در بین مردم یعنی آشکار شدن طرق هدایت و به تبع آن اتمام حجت برای اهل آن. بنابراین اعراب عصر جاهلی با وجود تعالیم پیامبران پیشین، ناآگاه و نادان به حقایق نبودند بلکه بی‌اعتنای و بی‌توجه بودند، وجود عده‌ی کمی از اعراب که در این دوره بر دین پیامبران گذاشته بودند، خود دلیلی است بر اثبات این مدعا.

۲- اما نکته‌ی بعدی در مورد نگاه مبالغه‌آمیز عده‌ای است که در مورد علمی که در عصر جاهلیت وجود داشت، بیان شده است. براساس بعضی اسناد موجود، اعراب، از علم ستاره‌شناسی ابرشناسی، ادبیات و تاریخ از نوع انساب قبایل، ایام و حروب که با شعر و قصه آمیخته بود. (ر.ک: زرین کوب / ۱۳۸۵ ش / ص ۸۵) آگاهی داشتند. جاحظ می‌گوید: اعراب افول و طلوع ستارگان و ارتباط آن با باران

و نیز ستارگان رهنما را می‌شناختند. زیرا آنکه در بیابان بی‌کران و بی‌نشان صاف به راه دور می‌رفت و علامت و رهنمونی نداشت، ناچار به جستجوی وسیله‌ی نجاتی بر می‌آمد نیز حبّ حیات و فرار از خشکسالی و قحطی عرب را به شناخت ابرها و می‌داشت. این گونه معارف ابتدایی مبتنی بر تجربه‌ی ناقص - نه براساس نظریه یا قاعده - بود چه توده‌ی عرب عامی بودند نه اهل دانش و بینش بر پایه‌ی شیوه‌های علمی. (ر.ک: ضیف / ۱۳۸۱ ش / ص ۸۳-۸۲) حتی در محتویات اشعار جاهلی که بیانگر افق دید اعراب است، از حقایقی مانند ارزش‌های انسانی و حیات و شئون آن و عالم هستی و مبادی و غایات آن و محبوبیت نگرش علمی به اجزاء و روابط جهانی هستی و... اثری دیده نمی‌شود. (ر.ک: جعفری، ۱۳۷۶ ش، ج ۱۹، صص ۴۰-۴۰). ابن خلدون می‌گوید: «در میان اعراب جاهلی، تعلیم و تعلم وجود نداشت و معلم را عنصری زبون می‌دانستند.» (ابن خلدون، ۱۳۷۵ ش / ج ۱، ص ۲۳) امیرالمؤمنین (ع) نیز در ترسیم وضعیت اسفبار حکما و دانشمندان عصر جاهلی عبارت «یَتَذَكُّونَ الْحَكِيمَ» را بکار می‌برند. از این جمله اثبات می‌شود که در دوره جاهلیت حکمایی وجود داشته و در میان مردم بودند، ولی جهالت و حماقت مردم آنان را پست و بی‌مقدار می‌نمود. خوبی می‌گوید: حکمت همان علمی است که انسان را از فعل قبیح باز می‌دارد و در بعضی منابع «یَتَذَكُّونَ الْحَكِيمَ» آمده و حلم، عقل و قوه‌ی بازدارنده‌ی نفس از برنگیختن غضب است. از اینجا آشکار می‌شود که اعراب کسانی را که صاحب عقل و شناختند و از خونریزی و نابودی و غارت و برنگیختن فتنه‌ها دوری می‌کنند را خوار می‌دانند به گمان اینکه این موارد به خاطر ترس و ناتوانی آنهاست. (ر.ک: خوبی، ۱۳۸۶ ق، ج ۹، ص ۱۶۳) در این جامعه که دچار وارونگی ارزش‌ها شده، بالطبع عالمان از ضد ارزش‌ها فاصله می‌گیرند و چون

همسو با فرهنگ حاکم بر فضای جامعه نیستند به حاشیه رانده و خانه نشین می‌شوند. حضرت علی (ع) در توصیف این فرآیند که در جامعه جاهلی واقع می‌شود می‌فرماید: «**جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ وَ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ**؛ انسان‌های جاهل توسط مردم اکرام می‌شوند و علماء خاموش و خانه نشین.» (نهج البلاغه ۱۰/۲)

قبل از اینکه به بیان مؤلفه‌های جاهلیت از نگاه حضرت (ع) پردازیم ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که حضرت (ع) جاهلیت را حالتی می‌دانند که جهالت در آن حکم فرماست، حال در هر قوم و هر ملت و در هر زمان که باشد. (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۸۰) حضرت امیر (ع) نیز پس از بیعت مردن مدینه در اولین سخنرانی خود در سال ۳۵ هجری به این نکته اشاره کردند: (أَلَا وَ إِنِّ بَلَىٰ تَكُمُ قَدْ عَادَت كَهَيِّتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص)؛ آگاه باشید، تیره روزی‌ها و آزمایش‌ها، همانند زمان بعثت پیامبر (ص) بار دیگر به شمار می‌آورد.) (نهج البلاغه، خ ۲/۱۶)

حضرت (ع) در خطبه ۹۳ نیز خبر از فتنه‌ی بنی امیه می‌دهند: (أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةٍ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مَظْلَمَةٌ عَلَّتْ خَطْبَتُهَا وَ خُصَّتْ بَلَّتُهَا ... تَرِدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَىٰ وَ لَا عِلْمٌ يُرَىٰ؛ آگاه باشید همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه‌ی بنی امیه بر شماست، فتنه‌ای کور و ظلمانی که سلطه‌اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است.... فتنه‌های بنی امیه بی‌پای با چهره‌ای زشت و ترس آور، و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت بر شما فرود می‌آید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می‌خورد.)

همچنین از این جمله‌ی حضرت (ع) که در خطبه ۱۵۸ فرمودند: «**أَرْسَلَهُ عَلِيٌّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ وَ طُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ**.» به نظر می‌رسد مقصود ایشان از امت‌ها

فقط اقوام و امم عرب نبوده است؛ بلکه همه‌ی اقوام و ملل دنیا در آن دوران، به جهت فاصله گرفتن جوامع آن روز از پیامبران، در غفلت به سر می‌بردند، اگرچه جوامعی مانند ایران و روم در آن زمان از فرهنگ و اقتصاد و حقوق و سیاست بهتر از اعراب برخوردار بودند ولی در همان کشورها هم به نظر به ارزش‌های والای انسانی و کرامت و حیثیت ذاتی انسان و معارف دینی و اخلاقی والا، فقر و کمبود وجود داشته است. (ر.ک: جعفری، ۱۳۷۶ ش، ج ۱۹، ص ۴۲)

بنابراین جاهلیت در عالم منحصر به جاهلیت عربی و محدود به زمان و ملت معین نیست، بلکه خود یک حالت و کیفیتی مخصوص است که در هر زمان و مکان می‌تواند پدید آید. چنانچه می‌تواند در میان هر ملتی و هر نژادی هر اندازه هم که پایه‌های معرفت و اصول تمدن و پیشرفت آن محکم‌تر باشد و در هر سطحی از ترقی فکری و سیاسی، اجتماعی و انسانی هم باشد باز هم گریبانگیر شود، باز هم عالمی را تیره و تار سازد. زیرا زیربنای هر جاهلیتی پیروی از هوا و هوس و انحراف از هدایت و نافرمانی از رسالت‌های خدا و سرپیچی از پذیرفتن حکومت الهی است. (قطب، ۱۳۵۹، ص ۹) این همان واقعیتی است که در عصر کنونی نیز به وفور شاهد آن هستیم، البته در قالب مباحث پیچیده‌ی فلسفی که برای ریشه‌یابی آن نیاز به تفکرات عمیق و مطالعات فراوان دارد.

### مؤلفه‌های جاهلیت قرآن و نهج‌البلاغه

مؤلفه‌ها و عناصر جاهلیت در قرآن و نهج‌البلاغه به زیبایی بیان و تبیین شده است و از آن جا که اگر نموده‌ها، نمادها، ارزش‌ها و باورهای جاهلیت درست شناسانده شود از درافتادن بدان فرهنگ بازداشته خواهد شد بنابراین مؤلفه‌های جاهلیت اشارت می‌رود.

### الف. شرک و بت پرستی

از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که مشرکان عصر رسالت نیز بخشی از سرنوشت خود را در دست معبودهای خود می‌دانستند «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ» (یس / ۷۴) این دسته از آیات حاکی از آن است که مشرکان عصر پیامبر اکرم به سود و زیان رساندن معبودان خود معتقد بوده‌اند و این امر انگیزه آنان به پرستش بتان بوده است قرآن کریم در برخی از آیات، مشرکان را نکوهش می‌کند که چرا برای خدا در امر تدبیر همتیانی قرار داده‌اند و یا آن که مشرکان بت‌ها را در موفقیت و کامیابی و در امان ماندن از خطرات موثر می‌شمردند حتی حق شفاعت برای آنان قائل بودند و در برخی موارد بت‌ها را وسیله قرب به خداوند می‌دانستند. (بقره / ۱۶۵) و (زمر / ۳) اگر چه تاریخ پیامبران نشان می‌دهد که مساله توحید در خالقیّت مورد مناقشه امت‌های آنان نبوده و اگر شرکی در کار بوده، بیش تر مربوط به تدبیر و ربوبیت بوده است. **أَنْتُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ ... الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ وَ الْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ.** (نهج البلاغه، ج ۲۶) آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشتید و در بدترین خانه زندگی می‌کردید.... بت‌ها میان شما پرستش می‌شد، و مفسد و گناهان شما را فرا گرفته بود. امام علی علیه السلام در بیانی زیبا شرک در قرآن (مجلسی، ج ۶۹، ص ۱۰۲) را به چهار وجه دسته‌بندی می‌کند که شرک در گفتار، شرک عملی، بی‌عفتی و ریا را بر می‌شمرد. (ر.ک: یدالله پور، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸)

در نگاه دقیق و موشکافانه‌ی حضرت (ع) اولین علت بروز مظاهر جاهلیت در نوع نگرش انسان نسبت به وجود خداوند و صفات اوست. لما بدل اکثر عهدالله اليهم فجهلوا حقّه و اتّخذوا الانداد معه .... و اهل الارض يومئذ ملل متفرقه و اهواء منتشرة

و طرائق متشتر بین مشبه لله بخلقهِ او ملحد فی اسمهِ او مشیر الی غیره. (نهج البلاغه، خ ۱) آنگاه که در عصر جاهلیت‌ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند... در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون، و روش‌های متفاوت بودند: عده ای خدا را به پدیده‌ها تشبیه کرده و گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می‌دادند و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. آنچه که در این عرصه شاهد آنیم وجود نقصان در دایره‌ی معارف بخصوص در معرفت خداوند متعال است که زمینه ساز بروز و ظهور فرهنگ جاهلیت شده و گرایش به بت پرستی و رشد عقاید انرحافی در ادیان الهی بخاطر عدم تفقه در دین و عدم شناخت صحیح خداوند بوده است. امیرالمؤمنین علی (ع) هشدار می‌دهند.

لا تَكُونُوا كَجِفَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ: لا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ. چونان ستم پیشگان جاهلیت نباشید که نه از دین آگاهی داشتند و نه در خدا اندیشه می‌کردند.

اگر این دو مسئله یعنی تفقه در دین خدا و شناخت صحیح خداوند برای هر انسانی واقع نشود به معنای وقوف در فرهنگ جاهلی است. اگر بخواهیم پدیده‌ی بت پرستی را ریشه‌یابی کنیم به تکبر و خودپرستی می‌رسیم که می‌توان گفت تمام مؤلفه‌های جاهلیت از این آبشخور آب می‌خورند و ظهور می‌یابند و به تعبیر زیبای لغت شناسان عرب «نسوا کل شیء دونها» انسان جز خودش را فراموش کند.

ب. تکبر، تعصب

کبر به معنای خودبرتر بینی و سرکشی است و در مقابل خدا نافرمانی عمدی است و در مقابل مردم برتر دانستن خویش و کوچک شمردن و تحقیر دیگران. و «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» (غافر / ۳۵) تکبر بیان احساس حقارت درونی افراد به شیوه واکنشی است کسانی که نوعی خودکم بینی در وجودشان احساس می‌کنند برای تلافی و یا پنهان کردن آن به تکبر و خودبرتر بینی روی می‌آورند. قرآن کریم با مقوله تکبر و نموده‌های آن برخورد جدی دارد و به فرجام ناگوار متکبران هشدار می‌دهد: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (نحل / ۲۹) امام علی علیه‌السلام به تکبر و تفاخر اشاره و از آن بر حذر می‌دارد.

فَاللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَائِزَةٌ مَلْفَحِ الشَّنَانِ وَ مَنَافِخِ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَ قُرُونِ الْخَالِيَةِ (نهج البلاغه / خ ۱۹۲) خدا را! خدا را! از تکبر و خودپسندی، و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید، که جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه‌های شیطانی است که ملت‌های گذشته و امت‌های پیشین را فریب داده است. تنها عامل پدیداری پدیده‌ی جاهلیت در جان یک فرد و جامعه، پنداره‌ی پلید خودپرستی و خودخواهی است که در پی آن انگاره‌ی قدرت‌گرایی، سلطه‌جویی، و به تعبیر روز فکر امپریالیستی و جهان‌خوارگی نیز بروز می‌کند. (پرورش / بی‌تا / ص ۱۲) اولین نتیجه خودپرستی، دوری از اندیشه‌ی حقیقت‌طلبانه و حق‌محورانه است و انسان متکبر وقتی حق را مخالف با تمایلات خود ببیند از آن سرباز خواهد زد و با وجود علم به حقانیت آن، به هر روشی در صدد توجیه آن، بر می‌آید که شاهد امثال این مؤلفه در زمان انتقال خلافت پس از وفات پیامبر اکرم (ص) است که حضرت علی (ع) می‌فرماید: أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. (نهج البلاغه / خطبه ۳) آگاه باشید، به خدا سوگند! ابابکر



جامه‌ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند.

همچنین در پاسخ به توجیه قریش در سقیفه در مورد غصب خلافت که گفته بودند: ما از درخت رسالتیم فرمودند: *إِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اضَاعُوا الثَّمْرَةَ*. به درخت رسالت استدلال کردند و اما میوه‌اش را ضایع ساختند. جان مایه‌ی هویت قبیله‌ای که سیاست حاکم بر همه‌ی قبایل عرب جاهلی در ساخت قدرت بود عنصر عصبیت بود و چنان این عنصر در ساخت درونی قبیله به هم پیوند خورده بود که همه‌ی اعضا خود را مکلف می‌دانستند با جان و مال خود از حریم آن دفاع کنند. و شعارشان «انصراخاک ظالماً اَ مظلوماً» بوده که این شعار مبین میزان عقلانیت و حق محوری اعراب جاهلی است. آنچه که آتش عصبیت را شعله‌ورتر می‌کند پایین بودن سطح اندیشه‌ورزی و پیروی کورکورانه افراد از بزرگان متکبرشان است، امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: *أَلَا فَالْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَتِكُمْ وَ كِبَرَائِكُمُ الَّذِي تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ آسَاسِ الْعَصِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَ أَسْيُوفُ أَعْتَرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ*. (نهج‌البلاغه / خ ۱۹۲) آگاه باشید! زنهار! زنهار! از پیروی و فرمانبری سران و بزرگان، آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند، و خود را بالاتر از آنچه که هستند می‌پندارند. آنان شالوده‌ی تعصب تعصب جاهلی و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

پیامبر اکرم (ص) این روحیه عصبیت و تفکر ناسیونالیستی افراطی را تعدیل کردند و در صدد حذف آن برنیامدند بلکه بمنظور پیشبرد اهداف و اشاعه فرهنگ اسلام از هویت قبیله‌ای استفاده کردند اما پس از وفات ایشان در ماجرای سقیفه باز

هم شاهد تولد دوباره‌ی این پدیده‌ی شوم هستیم و نیز در عملکرد سیاسی و اقتصادی سه خلیفه اول این تفکر نهادینه شد.

### ج. ظاهرپرستی و زهد فروشی

زهد فروشی از جمله پدیده‌های جامعه‌ی جاهلی است که افراد به نام دین و در لباس عبادی و دینداری ظاهر می‌شوند و موجب انحراف دیگران می‌شوند. حضرت (ع) وقتی به بیان اقسام مردم می‌پردازد در توصیف این دسته می‌فرماید: **و مِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدِّينَ بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَ لَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدِّينِ قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَ شَمَّرَ مَنْ ثَوْبِهِ وَ زَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَ آتَخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ.** (نهج البلاغه، خطبه ۳۲) گروهی دیگر، با اعمال آخرت دنیا را می‌طلبند و با اعمال دنیا در پی کسب مقام‌های معنوی آخرت نیستند خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند. گام‌ها را ریاکارانه و کوتاه برمی‌دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می‌آریند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می‌دهند.

حاصل این نفاق، انحراف انسان‌هایی است که بدون ملاک و معیار، عملکرد اشخاص را در شناخت حق و باطل مبنی قرار می‌دهند. حضرت علی (ع) در پاسخ به حارث بن حوث که معتقد بود اصحاب جمل گمراه نیستند فرمود: **يَا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تُفَوِّكَ فَحَرَّتْ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أْتَاهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أْتَاهُ.** (نهج البلاغه / حکمت / ۲۶۲) ای حارث! تو زیرپای خود را دیدی، اما به پیرامونت نگاه کردی، پس سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می‌باشند. و باطل را نیز نشناختی تا باطل‌گرایان را بدانی.

### د. خرافه‌گرایی

یکی از عواملی که سطح علم و عقل محوری افراد جامعه را مشخص می‌کند میزان گرایش به خرافات است. وقتی انسان‌ها نتوانند ارتباط علی و معلولی بین پدیده‌ها را دریابند به عقاید باطل روی می‌آورند. در جامعه جاهلی به خاطر رویکرد مادی و توجه صرف به مظاهر آن، سطح دغدغه‌مندی و علائق افراد در حد مسائل جزئی و پیش پا افتاده‌ی مادی خلاصه می‌شود و بجای تفکر و اندیشه در مسائل ماورائی و ریشه‌یابی امور فراطبیعی به استدلال‌های سطحی و غیر علمی بسنده می‌کنند. در قرآن کریم به مسائل مختلف خرافی اشاره شده است «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَمَا كَفَرَ سَلِيمَانَ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (بقره/۱۰۲) از آیه شریفه بر می‌آید که سحر در میان یهودیان امری متداول بوده و (یهودیان) آنرا به سلیمان نسبت می‌دادند چون این طور می‌پنداشتند که سلیمان آن سلطنت و ملک عجیب را و آن تسخیر جن و انس و وحش و طیر را و آن کارهای عجیب و غریب و خوارقی که می‌کرد به وسیله سحر کرد ... ( طباطبایی، ج ۱، ص ۳۵۳) حضرت امیر(ع) برای مشخص کردن حدود خرافه از واقعیت در حکمت ۴۰۰ می‌فرماید: العَيْنُ حَقٌّ وَ الرُّقْيُ حَقٌّ وَ الفَالُ حَقٌّ وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ وَ العَرُوى لَيْسَتْ بِحَقٍّ. چشم زخم حقیقت دارد، (نهج البلاغه، حکمت/۴۰۰) استفاده از نیروهای مرموز طبیعت حقیقت دارد. سحر و جادو دارد، فال نیک راست است و رویداد بد را بر شگون دانستن، درست نیست.

جزیره العرب نیز مانند همه‌ی دیگر در خرافات غوطه می‌خورد و بر اثر جهل به عقاید عجیب و نامعقولی پایبند بود و تشریفات خاصی بدنبال همان عقاید انجام می‌داد. بر اثر عدم درک صحیح سخنیت و تناسب مابین علت و معلول، ضعف اندیشه و ناتوانی در تحلیل پدیده‌ها، خرافات و موهوماتی را باور داشتند. (نوری، ۱۳۴۶ ش، ص ۴۸۹) خرافاتی که در عصر کنونی نیز نشانه‌هایی از آن باقی است و دامن انسان متمدن توسعه یافته‌ی امروز را به خود آلوده است که به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم. اعتقاد به عیافه یعنی فال زدن از روی حرکات پرندگان که اگر به سمت راست می‌رفت فال خودش می‌زدند و اگر به سمت چپ می‌رفت شوم می‌پنداشتند. جاحظ می‌گوید: نظیر در اصل از طیراست که راست یا چپ رود، تنش را نجارد یا پر خود را بکند، حتی از مشاهده آدم یا حیوان لوچ یا حیوان شاخ شکسته و دم بریده پیشگویی کرده فال بد می‌زدند. (شوقی ضیف، ۱۳۸۱ ش، ص ۸۴) از آنجا که معتقد به سرنوشت لایتغیر و دخالت ارواح شریر بودند به کهنانت و عرافه توسل می‌جستند. کاهنان مدعی بودند که از آینده خبر می‌دهند و حوادث آینده را با وسایل پیش‌بینی کنند.

#### ه کتمان حقیقت و فریب کاری

در چنین فضایی که سطح علم محوری و عقل و دین‌گرایی افراد جامعه پایین و گرایش به خرافات و تقلید کورکورانه بالا باشد بطور قطع انسان‌های متکبر سودجو و منفعت طلبی پیدا می‌شوند که برای دستیابی به منافعشان انسان‌ها را گمراه می‌کنند و به قهقرا می‌کشانند. از دیگر مؤلفه‌های جامعه‌ی جاهلی پدیده‌ی استحمار است که اصولاً در حوزه سیاست و اغلب در میان سیاست مداران واقع می‌شود.

پنهان کردن حقیقت به منظور دست یافتن به منافع و مصالح شخصی یا حزبی. قرآن کریم کرامت انسان و پاسداری از شخصیت او را ارج می‌نهد و تحمیق و استحمار را از زندگی بشر نفی می‌کند قرآن تقلید کورکورانه را نه تنها از عالمان دین بلکه از پدران و نیاکان و به تعبیر دیگر سنت‌های قبیله‌ای و قومی ناروا می‌داند. این بدان معناست که هر آن چه بیرون از دایره خردورزی و آگاهی باشد با کرامت انسان ناهمخوان است و باید از زندگی انسان زدوده شود. (ر.ک: یدالله‌پور، ۱۳۹۱، ۲۴۸)

حضرت علی (ع) همواره به افشای سیاست‌های استعماری معاویه می‌پردازد و در نامه و خطبه‌های متعدد دست به روشنگری می‌زنند. فریب‌کاری حتی به منظور پیشبرد اهداف مشروع و خواه نامشروع در مسائل سیاسی ترد حضرت (ع) ناپسند بود. *والله ما معاویة بآدهی منی، ولکنه یغدر و یفجر و لو لا کراهیة الغدر لکن من آدهی الناس.* (نهج‌البلاغه، خطبه / ۲۰۰) سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما حيله گرد و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرک‌ترین افراد بودم. و نیز در خطبه ۵۱ بر این روش مذموم معاویه تأکید می‌کنند: *ألا وإن معاویة قاذمة من العوارة و عمس علیهم الحبر حتی جعلوا نحرهم أعراض المیة.* (نهج‌البلاغه، خطبه / ۵۱) آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورد. و حقیقت را از آنان می‌پوشاند تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.

از دیگر افات سیاست مداری امتیازدهی به خویشان است. و از تعصب‌های قومی و قبیله‌ای نشأت می‌گیرد. سیاست مشهور خلیفه سوم در بعد سیاسی و اقتصادی همین مسئله بود که شواهد تاریخی مؤید این مطلب است. (ر.ک: یدالله‌پور، ۱۳۸۵، ۷۸) تمام مناصب حکومتی بین بنی‌امیه تقسیم شد و ریخت و پاش و حیف و میل بیت‌المال جبران فرخ برای خویشان عثمان فراهم کرد. که همین عامل قتل

عثمان شد. حضرت امیر (ع) پس از بخلافت رسیدن بشدت با این سیاست مبارزه کردند و ابن عباس می‌گوید: روز دوم خلافت در سال ۳۵ هجری حضرت (ع) اتمام حجت کردند و این سخنان را ایراد فرمودند: **وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلْكًا بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً**. (نهج البلاغه، خطبه / ۱۵) به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند، زیرا در عدالت گشایش برای عموم است. داستان عقیل نیز نمونه‌ی بارز مختلفت با شیوع این امتیاز خواهی‌ها است.

### نتیجه گیری

حاصل سخن آنکه با نگاهی به مؤلفه‌های بیان شده در عصر جاهلی علت اساسی اضطراب و نگرانی، تکبر و بیدادگری و فساد اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، اعتقادی در نظام جاهلی این است که معیار خوب و بد ارزش‌ها در تمام جوانب محکوم شرایط زمانی و اجتماعی، قدرت، اراده و سلیقه‌های متفاوت دور از بعد عقلی است و از عدم شناخت و معرفت انسان از جایگاه خود و خدا در هستی نشأت گرفته و نتیجه‌اش محور قرار گرفتن انسان و تمایلاتش است که امروزه با عنوان اومانیسیم مطرح می‌شود و مکاتب مختلف بر پایه‌ی آن تعریف می‌شوند.

جاهلیت به دورانی اطلاق می‌شود که در آن دوران باورهای درست و ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی رشد یافته در زندگی مردم مشاهده نمی‌شود یعنی جاهلیت محدود به عصری خاص نمی‌شود و تنها به قطعه‌ای از تاریخ اختصاص نمی‌یابد بلکه هر زمان که انسان از خدامحوری به غیر خدامحوری و از حق‌پذیری به لجاجت و هوا و هوس محوری، حکومت دینی به طاغوت، از حیا و عفت‌ورزی

به آرایش و تن نمایی و جلوه‌گری و بالاخره از اندیشه عمیق دینی به خرافات و تعصبات قومی - قبیله‌ای روی آورد، در جاهلیت گرفتار آمده است و این نشانه‌ها و ویژگی‌ها عصر مدرنیسم و پُست مدرنیسم را هم شامل می‌شود یعنی امروزه علیرغم ادعاهای بزرگ حقوق بشری و پاسداری از کرامت انسانی، جامعه بشری به نوعی گرفتار مولفه‌های جاهلیت مدرن شده است و با شعارهای فریبنده مخاطبان خود را به انحطاط و تباهی و شوم بختی می‌کشاند. بی‌تردید قطعه‌ای از تاریخ در فرهنگ قرآن و نهج البلاغه به عنوان عصر جاهلیت نامبردار شده است اما اگر فرهنگ جاهلی بر جامعه‌ای حاکم شود آن جامعه به قهقرا خواهد رفت و انسانیت به غفلت سپرده خواهد شد و از رشد و تعالی باز خواهد ماند.

در نگاه قرآن کریم و نهج البلاغه، انسان دارای فضیلت‌ها و امتیازات بزرگ و برجسته است که اوج آن فضائل بندگی خالصانه حضرت حق و رسیدن به قرب الهی است و چون قدرت و امکانات برایش فراهم گردد به ترویج بندگی الهی اهتمام می‌ورزد و سعادت ابدی را می‌جوید و از سویی پست‌ترین مرتبه انسان گرفتاری‌اش در تمایلات نفسانی و وساوس شیطانی و پیوستن وی به طواغیت و گمراهان است.

\*\*\*\*\*

#### کتابنامه

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۷)، ترجمه سید محمدرضا صفوی، قم: نشر فقه.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی: قم.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۷۵ ش)، المقدمة، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

## ۳۱۲ دو فصلنامه تفسیر پژوهی

۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر.
۵. امین زاده، محمدرضا، (۱۳۸۳ ش)، سیری در جامعه جاهلی، قم: انصاری.
۶. بحرانی، سیدهاشم، (۱۴۱۶ ق)، البرهام فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
۷. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ ق)، انوارالتنزیل و اسرار التأویل، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. پرورش، علی اکبر، (بی تا) جاهلیت در قرآن، بی جا: انتشارات سید جمال.
۱۰. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۶)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. الحاج حسن، حسین، (۱۴۲۶ ق / ۲۰۰۶) حضارة العرب فی عصر الجاهلیة، چاپ چهارم، بیروت: نشر مجد.
۱۲. خویی، میرزاحبیب الله، (۱۳۸۶ ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، چاپ دوم، تهران: المکتبة الاسلامیة.
۱۳. رازی، حسین بن علی ابوالفتوح، (۱۴۰۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، المفصردات فی غریب القرآن، دمشق: بیروت: دارالعلم الدار الشافیة.
۱۵. روحانی، محمود، (۱۳۶۶ ش)، المعجم الاحصایی لالفاظ القرآن الکریم، چاپ اول، مشهد: مؤسسه ی چاپ و نشر آستان قدس رضوی.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵ ش)، کارنامه اسلام، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.



تبارشناسی جاهلیت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه ۳۱۳

۱۷. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۸. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۰۴ ق)، درالمنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۱۹. ضیف، شوقی، (۱۳۸۱)، تاریخ ادبی عرب، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۶ ش)، المیزان، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی، چاپ ششم، بی‌جا: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۲۱. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۲. طریحی، فخرالدین، (۱۳۹۵ ق)، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ دوم، تهران: المكتبة المرتضویة.
۲۳. علی، جواد، (۱۹۶۸ م)، المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للطایین.
۲۴. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم: بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.
۲۶. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۸)، الاصفی فی تفسیر القرآن، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۷. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ ق)، الصافی فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: انتشارات الصدر.
۲۸. قرشی، سید علی‌اکبر، (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۹. قطب، محمد، (۱۳۵۹ ش)، جاهلیت قرن بیستم، ترجمه محمدعلی مجرب، تهران: نشر انقلاب.

۳۱۴ دو فصلنامه تفسیر پژوهی

۳۰. نوری، یحیی، (۱۳۴۶ ش)، اسلام و عقاید و آراء بشری یا اسلام و جاهلیت، چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی.

۳۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ه)، بحارالانوار، بیروت: موسسه الوفا.

۳۲. یدالله پور، بهروز (محمد هادی)، (۱۳۸۳)، مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن، قم: دارالعلم.

۳۳. یدالله پور، بهروز (محمد هادی)، (۱۳۸۵)، سیر اصلاحات در حکومت علوی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، مجله معرفت شماره ۱۰۲، شماره سوم، صص ۷۴-۹۱.

۳۴. یدالله پور، بهروز (محمد هادی)، (۱۳۹۱ ش)، کرامت انسان در قرآن، قم: نشر ادیان.

